

# شروع غم انسان



... حتی تمام جانوران و پرندگان را.  
خدا از این که انسان را آفریده بود  
پشیمان شده بود، اما یک نفر  
بود که خدا از او  
راضی بود.

هر نسل جدید از نسل‌های پیش  
شریرتر می‌شد تا این که بالاخره  
خدا تصمیم گرفت تمام بشر را از  
بین ببرد ...



او همچنین به سه پسر خود یاد داده بود که از  
خدا اطاعت کنند. اکنون خدا می‌خواست از  
نوح به روشی بسیار جدید و  
عجیب استفاده کند.

نام او نوح بود. نوح از نسل شیث بود، او  
عادل و پرهیزکار بود و با خدا راه  
می‌رفت.



مترجم Nahid Sepehri  
از M. Maillot; Tammy S. بازگویی

نویسنده Edward Hughes  
طراحی تصاویر Byron Unger; Lazarus

داستان 2 از 60

M1914.org

Bible for Children, PO Box 3, Winnipeg MB R3C 2G1 Canada

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.

شروع غم انسان

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

پیدایش ۶-۳

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰

فارسی

Persian

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه  
می‌خواند. مجازات گناه مرگ است.

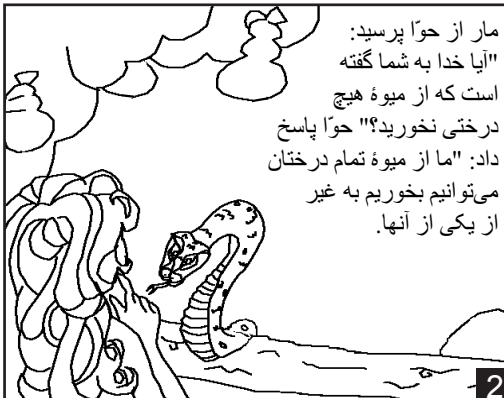
خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را فرستاد تا با  
مرگش بر روی صلیب مجازات گناه ما را بپردازد. عیسی پس از مرگ  
دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. به این وسیله خدا اکنون می‌تواند  
گناهان ما را ببخشد.

اگر می‌خواهی از گناهان خود توبه کنی، این دعا را نزد خدا بکن: خداوندا  
من ایمان دارم که عیسی برای گناهان من مرد و اکنون دوباره زنده است.  
خواهش می‌کنم وارد زندگی من بشو و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی  
تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو باشم. کمک کن تا به عنوان فرزند  
تو برای تو زندگی کنم. آمین.

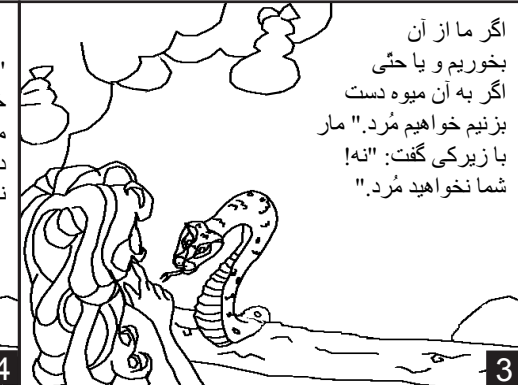
کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن!

مار از حوا پرسید:  
"آیا خدا به شما گفته  
است که از میوه هیچ  
درختی نخورید؟" حوا پاسخ  
داد: "ما از میوه تمام درختان  
می‌توانیم بخوریم به غیر  
از یکی از آنها."

خدا همه چیز را آفرید! وقتی خدا اولین  
انسان را آفرید، او به همراه همسرش  
حوا در باغ عدن زندگی می‌کرد. آنها در  
اطاعت از خدا زندگی  
خوشی را می‌گذرانیدند. تا  
روزی که ...

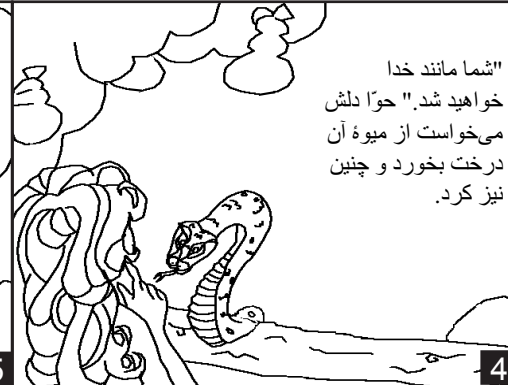


اگر ما از آن  
بخوریم و یا حتی  
اگر به آن میوه دست  
بزنیم خواهیم مُرد.  
با زیرکی گفت: "نه!  
شما نخواهید مُرد."



3

"شما مانند خدا  
خواهید شد." حوّا دلش  
میخواست از میوه آن  
درخت بخورد و چنین  
نیز کرد.



4

بعد از این که حوّا از خدا ناطاعتی  
کرد، به شوهر خود نیز از آن میوه  
داد. آدم نباید می پذیرفت بلکه باید  
می گفت: "نه! من  
از فرمان خدا  
سرپیچی نخواهم  
کرد."



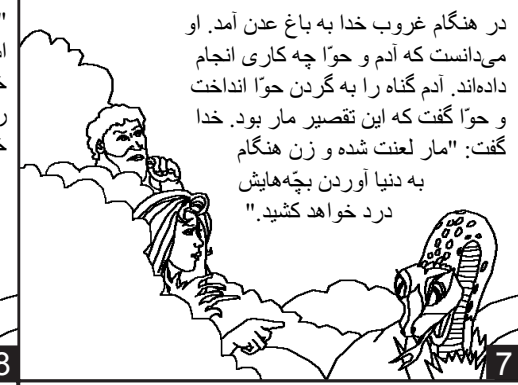
5

وقتی آدم  
و حوّا گناه کردند، هر دو  
متوجه شدند که لباس بر تن ندارند. بنابراین از برگهای  
درخت انجیر برای خود پوششی درست کردند و از  
حضور خدا خود را در پشت بوته‌ها پنهان کردند.



6

در هنگام غروب خدا به باغ عدن آمد. او  
می دانست که آدم و حوّا چه کاری انجام  
داده اند. آدم گناه را به گردن حوّا انداخت  
و حوّا گفت که این تقصیر مار بود. خدا  
گفت: "مار لعنت شده و زن هنگام  
به دنیا آوردن بچه هایش  
درد خواهد کشید."



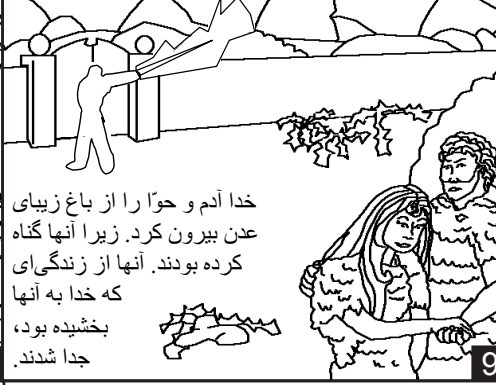
7

"آدم به خاطر گناه تو زمین لعنت شده  
است و از این پس خاک و خاشاک  
خواهد رویانید. تو با زحمت و عرق  
ریختن نان روزانهات را به دست  
خواهی آورد."



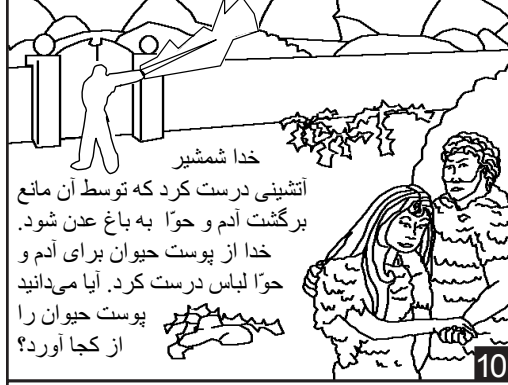
8

خدا آدم و حوّا را از باغ زیبای  
عدن بیرون کرد. زیرا آنها گناه  
کرده بودند. آنها از زندگی‌ای  
که خدا به آنها  
بخشیده بود،  
جدا شدند.



9

خدا شمشیر  
آتشینی درست کرد که توسط آن مانع  
برگشت آدم و حوّا به باغ عدن شود.  
خدا از پوست حیوان برای آدم و  
حوّا لباس درست کرد. آیا می دانید  
پوست حیوان را  
از کجا آورد؟



10

بعد از مدتی فرزندان برای آدم و حوّا به دنیا آمدند. اولین  
پسر آنها قائن نام داشت و او کشاورز بود و پسر دوم آنها  
هابیل چوپان بود.



11

روزی قائن مقداری از سبزیجات زمینش را برای خدا به  
عنوان قربانی آورد و هابیل چند تا از بهترین گوسفندانش  
را برای خدا به عنوان قربانی هدیه کرد.  
خدا از قربانی هابیل  
خوشش آمد.



12

اما خدا از قربانی قائن خوشش نیامد.  
به همین دلیل قائن بسیار خشمگین شد.  
اما خدا به او گفت: "اگر آنچه را که  
درست است انجام دهی، آیا پذیرفته  
نخواهی شد؟"



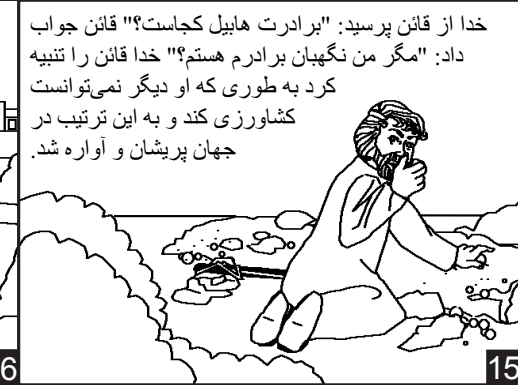
13

خشم قائن از بین نرفت. بعد از مدتی  
در اثر آن خشم، قائن در مزرعه به  
برادر خود حمله کرد و او را کشت.



14

خدا از قائن پرسید: "برادرت هابیل کجاست؟" قائن جواب  
داد: "مگر من نگهدارنده برادرم هستم؟" خدا قائن را تنبیه  
کرد به طوری که او دیگر نمی توانست  
کشاورزی کند و به این ترتیب در  
جهان پریشان و آواره شد.



15

قائن از حضور خدا فرار کرد. سپس ازدواج کرد و  
خانواده‌ای برای خود تشکیل داد. بزودی  
فرزندان قائن و نسل او سرزمینی را  
که او درست کرده بود پُر  
کردند.



16

در همین هنگام خانواده آدم و حوّا نیز به  
سرعت رشد می کرد. در آن زمان‌ها عمر  
انسان‌ها طولانی‌تر از امروز بود.



17

وقتی پسر آنها یعنی شیت به دنیا آمد حوّا گفت: "خدا شیت  
را به من داد تا جایگزین هابیل شود." شیت  
مرد مؤمنی بود که ۹۱۲ سال زندگی کرد  
و فرزندان زیادی داشت.



18